

مشروح سخنرانی های نشست تخصصی «تبعیض سیستماتیک در آمریکا

نشست تخصصی با عنوان «تبعیض سیستماتیک در آمریکا؛ واکاوی وضعیت حقوق بشری رنگین پوستان، اقلیت ها و زنان» ساعت ۱۰:۰۰ روز دوشنبه هشتم تیر، به دو صورت حضوری و مجازی (برخط) در محل مرکز پژوهشی حقوق اقلیت ها برگزار شد.

در قالب این رویداد علمی، سخنرانی ها در دو پنل تخصصی ارائه شدند.

پنل نخست: حقوق اقلیت ها در آمریکا

سخنان آغازین دبیر علمی پنل، دکتر کاظمی (عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی و رئیس مرکز پژوهشی حقوق اقلیت ها):

با سلام و ادب، خدمت همه حاضرین در این نشست علمی. تشکر می کنم از حضور اساتید و سخنرانان عزیزی که قبول زحمت فرموده اند برای حضور در کنفرانس «تبعیض سیستماتیک در نظام آمریکا و واکاوی حقوق بشر اقلیت ها،

رنگین‌پوستان و زنان در آمریکا». این کنفرانس با همت و مشارکت مرکز پژوهشی حقوق اقلیت‌ها و موسسه صیانت از حقوق زنان برگزار می‌شود، به مناسبت هفته حقوق بشر آمریکایی؛ هفته‌ای که به هر حال فرصتی است برای بازخوانی و افشای حقوق بشر آمریکایی، که به ابتکار رهبر شهید انقلاب اسلامی، از شش تیر تا دوازده تیر را شامل می‌شود و یادآور اقدامات جنایتکارانه‌ای است که آمریکا علیه ایران اسلامی انجام داد.

مرکز پژوهشی حقوق اقلیت‌ها و موسسه صیانت از حقوق زنان، با توجه به تخصص‌هایی که از منظر علمی، حقوقی و فرهنگی در حوزه اقلیت‌ها و زنان دارند، این هفته را در واقع یک فرصت مناسب دانستند برای بازخوانی علمی وضعیت اقلیت‌ها و زنان در آمریکا و موارد متعددی که در این خصوص در داخل آمریکا و همچنین در سیاست خارجی آمریکا مشخص است.

این مرکز طی روزهای اخیر به مناسبت هفته حقوق بشر آمریکایی سه گزارش پژوهشی را در موضوع نقض حقوق اقلیت‌ها و مردمان بومی در آمریکا در دوره دوم ترامپ، و همچنین تاثیرات جنگ‌های تجاوزکارانه آمریکا بر وضعیت اقلیت‌ها و مردمان بومی در این کشور، و همچنین بحث مهم استانداردهای دوگانه آمریکا و استفاده ابزاری آمریکا از حقوق بشر در سیاست خارجی این کشور، و تاثیراتی که این موضوع بر بدتر شدن وضعیت حقوق بشر در داخل آمریکا و همچنین در سیاست خارجی آمریکا دارد، منتشر کرده است و همین

گزارش‌ها در واقع محتوای خوبی را برای آشنایی با وضعیت حقوق بشری اقلیت‌ها و رنگین‌پوستان در آمریکا فراهم کرده است.

می‌دانیم که در جامعه آمریکا با جمعیتی حدوداً سیصد و پنجاه میلیون نفری، نزدیک به نیمی از جمعیت آمریکا از رنگین‌پوستان، سیاه‌پوستان، لاتینوها، زردپوستان یا آسیایی‌ها هستند و طبیعتاً وضعیت حقوق بشری آن‌ها بسیار مهم است. منتها از زمانی که در دور اول آقای ترامپ و همچنین دور دوم ریاست جمهوری او، رویکردی که دولت آمریکا اتخاذ کرده، خصوصاً در صدور فرمان اجرایی در ژانویه‌ی ۲۰۲۵ و توقف برنامه‌هایی که موسوم بوده به بحث تنوع، برابری و شمول در جامعه آمریکا، اینگونه به نظر می‌رسد که ظاهراً در دوره دوم ترامپ، یک علاقه شدیدی در آمریکا به بازگشت به دوران تبعیض نژادی، در واقع ایجاد شده است.

اقدامات آمریکا، مثل خارج شدن از شورای حقوق بشر در سال ۲۰۱۸ و تداوم آن در دوره دوم ترامپ، مواردی مانند اقدام بی‌سابقه‌ای که همین نوامبر ۲۰۲۵ آمریکا از حضور در نشست بررسی دوره‌ای شورای حقوق بشر (UPR) برای اولین بار خودداری کرد، به دلیل اینکه ناخرسند از گزارش‌های شورای حقوق بشر هم در مورد آمریکا و همچنین در مورد اسرائیل بود، و این نشان می‌دهد که آمریکا به نوعی دارد علیه هنجارهای جهانی حقوق بشر اقدام می‌کند و طبیعتاً این موضوع، در این کنفرانس بررسی می‌شود.

این کنفرانس در دو پنل برگزار می‌شود. در پنل اول که به موضوع حقوق اقلیت‌ها در آمریکا و وضعیت شان اختصاص دارد، در خدمت دو سخنران خواهیم بود: ابتدا آقای دکتر ابوالفتح، در موضوع وضعیت حقوق اقلیت‌ها در آمریکا در دوره دوم ترامپ با تمرکز به تغییرات صورت گرفته و وضعیتی که خصوصاً رنگین‌پوستان و اقلیت سیاه‌پوست دارند، سخنرانی خواهد کرد و در سخنرانی بعد هم در خدمت آقای دکتر صفرنژاد خواهیم بود با بررسی ریشه‌های تبعیض سیستماتیک نظام آمریکا و تاثیر آن بر وضعیت اقلیت‌ها.

سخنرانی دکتر امیرعلی ابوالفتح (پژوهشگر ارشد مطالعات آمریکا) با موضوع «بررسی وضعیت حقوق اقلیت‌ها در آمریکا در دوره دوم ترامپ با تمرکز بر وضعیت اقلیت سیاه‌پوست»:

بنام خدا. با عرض سلام و ادب و احترام به همه عزیزان. از دکتر کاظمی و همکارانشان در این مرکز بسیار سپاسگزارم. برای من جای خوشبختی است که در خدمت شما هستم تا بتوانم نکاتی را در مورد وضعیت اقلیت‌ها در ایالات متحده آمریکا مطرح کنم. امیدوارم با توجه و عنایت شما عزیزان، بتوانم تحلیلی از این وضعیت در دوره دوم ریاست‌جمهوری دونالد ترامپ ارائه بدهم.

اجازه می‌خواهم به عنوان کسی که از من خواسته شده است که اولین سخنران باشم، نگاهی سریع به وضعیت اقلیت‌ها در ایالات متحده داشته باشم، زیرا فکر می‌کنم ضروری است که دوره ریاست‌جمهوری دونالد ترامپ را بررسی کنیم. من وضعیت اقلیت‌ها را در دو بخش مورد بررسی قرار داده‌ام: یکی از منظر جامعه‌شناختی و دیگری از منظر اقتصادی.

از منظر جامعه‌شناختی، عزیزان بهتر از من می‌دانند که اقلیت‌ها را می‌توان به دسته‌های مختلفی تقسیم کرد. اما بر اساس وضعیت کنونی ایالات متحده آمریکا، از منظر جامعه‌شناختی، ما اقلیت‌های دینی، نژادی، جنسی و جنسیتی را داریم.

حال آنکه در مقایسه با بسیاری از کشورهای دیگر، مثلاً در اروپا، تنش‌های دینی یا تنش‌های اقلیت‌های دینی در آمریکا آن‌چنان پررنگ نیست و حتی گاهی نوعی تسامح و تساهل در جامعه آمریکا نسبت به مسائل دینی وجود دارد. البته، مسلمانان، یهودیان و حتی گروه‌های مسیحی هم گاهی مورد اجحاف قرار می‌گیرند، اما اگر بخواهیم مقایسه‌ای با جوامع اروپایی یا برخی جوامع در آسیا داشته باشیم، تنش‌های دینی در آمریکا کمتر است.

برعکس، بحث نژادی در آمریکا بسیار پررنگ است. من وارد جزئیات بحث نژادی نمی‌شوم، اما می‌دانیم که در ابتدای قرن بیست‌ویکم، تنش‌های نژادی به اندازه ۶۰ یا ۷۰ سال پیش که اوج جنبش حقوق مدنی بود، نیست. نه اینکه

این تنش‌ها کاملاً از بین رفته باشند، بلکه کاهش یافته‌اند، هرچند که تنش‌های جدیدی نیز بروز کرده است.

بحث جنسی و جنسیتی، به خصوص جنسیتی، بسیار حائز اهمیت است. می‌دانیم که برابری حقوق زن و مرد در ایالات متحده امری بدیهی نیست و آمارهای مختلفی وجود دارند که نشان می‌دهند که حقوق زنان، مثلاً در دستمزدها، فرصت‌های شغلی و تحصیلی، کمتر از مردان است. بخش جدید جنسیتی نیز مربوط به اقلیت LGBTQ+ است که به یک چالش در ایالات متحده تبدیل شده است.

از منظر اقتصادی، نکته اصلی این است که بخش عظیم اقلیت LGBTQ+ عمدتاً متعلق به طبقه متوسط هستند که خود را عضوی از طبقه متوسط معرفی می‌کنند. این اقلیت بسیار کم‌شمار است، اما بسیار ثروتمند هستند. در مقابل، یک اقلیت بسیار فقیر نیز در ایالات متحده داریم که در کشوری با اقتصادی قدرتمند، با فقرهای زیادی روبرو هستند.

اگر از منظر اقتصادی بخواهیم بررسی کنیم، آن یک درصد بسیار ثروتمند بالای جامعه، و این اقلیت بسیار محروم که شاید ۷ تا ۱۰ درصد جمعیت آمریکا را شامل می‌شود، جزو اقلیت‌ها محسوب می‌شوند. اما تفاوت عمده این است که علی‌الاصول اقلیت‌ها در جوامع معمولاً مورد اجحاف، ظلم و نادیده‌انگاری قرار می‌گیرند، چه اقلیت دینی، نژادی، قومی یا جنسی باشند. اما در مورد آن اقلیت یک درصدی طبقه بالا در آمریکا، این قاعده کلی جهانی

کاملاً برعکس است؛ یعنی آن یک درصد در آمریکا اقلیتی است که بسیار قدرتمند بسیار برخوردار است. نمی‌توانیم آنها را با اقلیت‌های دیگر مقایسه کنیم؛ آنها اقلیتی هستند که بر خلاف دیگر اقلیت‌ها، حاکم و صاحب‌قدرت هستند.

قبل از اینکه وارد بحث اصلی‌ام در مورد دوره ریاست‌جمهوری دونالد ترامپ بشوم، لازم می‌دانم که مقدمه‌ای را بیان کنم. تغییراتی که در این دوره شاهد هستیم، ریشه در اقداماتی دارد که در دوره اول ریاست‌جمهوری او نیز پایه‌ریزی شده است. برای تحلیل وضعیت کنونی، باید تحولات چهار سال گذشته را نیز در نظر بگیریم.

در اینجا به برنامه‌های DEI (تنوع، برابری و شمولیت) که آقای دکتر کاظمی نیز اشاره کردند، می‌رسیم. این برنامه که به آن Accessibility نیز افزوده شده است، به معنای تنوع، انصاف و شمولیت است. توضیح می‌دهم که این برنامه‌ها ریشه در چه مسائلی دارند.

ما در تاریخ آمریکا، دوره تبعیض نژادی را داشتیم که با شعار «جدا اما برابر» شناخته می‌شد. یعنی سیاه‌پوستان و سفیدپوستان بنا بود با هم برابر باشند، اما در دو دنیای کاملاً جدا از هم زندگی کنند؛ محل سکونت، اتوبوس‌ها و حتی دستشویی‌ها جدا بود. این تفکر «جدا اما برابر» نام داشت. سپس به جنبش حقوق مدنی و اعتراضاتی که صورت گرفت، می‌رسیم و به مرور، این ایده که «جدا اما برابر» نادرست است، در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی مطرح شد.

رهبران فکری آمریکا به این نتیجه رسیدند که اگر بپذیریم به سیاه‌پوستان اجحاف شده است، وظیفه داریم این اجحاف تاریخی را جبران کنیم. از اینجا ایده «تبعیض مثبت» یا Affirmative Action مطرح شد.

گفتند ما جامعه‌ای هستیم که همه نژادها و جنسیت‌ها در آن برابرند، اما چون سال‌ها و دهه‌ها به گروهی اجحاف شده، باید به آنها توجه و امتیاز ویژه‌ای بدهیم تا این کمبودها و نارسایی‌ها جبران شود. حکم دیوان عالی فدرال آمریکا در سال ۱۹۷۸ اجازه داد که در مراکز آموزشی و هنگام استخدام، نگاه ویژه‌ای به این اقلیت‌ها شود. این قاعده «اقدامات جبرانی» یا Affirmative Action بود که جریان‌های لیبرال، مدافعان حقوق اقلیت‌ها و حقوق مدنی آن را مطرح کردند.

اما این ایده، واکنش‌هایی را نیز به دنبال داشت. از یک سو، اندیشه «برتری نژاد سفید» به تدریج و با مبارزات ضد تبعیض نژادی، به «برتری نژاد سیاه» تبدیل شد. گروه‌هایی مثل حزب پلنگان سیاه معتقد بودند که نژادها برابر نیستند و برخی برتر از دیگرانند و اتفاقاً سیاه‌پوستان برتری دارند. آنها بر اساس ژنتیک و تاریخ، این برتری را اثبات می‌کردند.

در دهه ۲۰۰۰، ایده DEI مطرح شد که می‌گفت ما باید به اقلیت‌ها امتیازاتی بدهیم. در مراکز آموزشی، دانشگاهی و محل‌های کار باید تنوع ایجاد کنیم. جامعه آمریکا متنوع است: سیاه، سفید، زن، مرد، LGBTQ+ و معلولان را در

خود دارد. باید همه اقلیت‌ها در این فضاها حضور داشته باشند و احساس جدا افتادگی نکنند.

دونالد ترامپ و جریان راست در آمریکا، با این ایده مخالف هستند. آنها معتقدند که این رویه با شایسته‌سالاری در تضاد است. به نظر آنها، برای استخدام یا پذیرش دانشجو، باید شایستگی افراد را ملاک قرار داد و هرکسی شایسته‌تر است، باید از آن فرصت بهره‌مند شود. ترامپ با دستورات اجرایی، برنامه‌های DEI را لغو کرد و دستور داد که هیچ‌کس در دستگاه‌های دولتی اجازه ادامه این قوانین را ندارد. حتی حکم دیوان عالی فدرال نیز در مورد Affirmative Action بازنگری شد.

مخالفان می‌گویند که ایالات متحده در دوره حاکمیت جمهوری خواهان و با رهبری ترامپ، به سمت تبعیض نژادی بازمی‌گردد و نشانه‌های تبعیض نژادی را می‌بینیم. اما به نظر می‌رسد که امتیازاتی که در دهه‌های اخیر به اقلیت‌های سیاه‌پوست و رنگین‌پوست داده شده بود، به بهانه شایسته‌سالاری پس گرفته می‌شود. این امتیازات که خود نوعی تبعیض مثبت بودند، اکنون حذف می‌شوند. طبیعتاً با حذف این امتیازات، رنگین‌پوستان و اقلیت‌ها با مشکلات بیشتری برای ورود به دانشگاه‌ها و احراز موقعیت‌های شغلی مواجه می‌شوند، در حالی که پیشتر با وجود این امتیازات، رقابت برایشان آسان‌تر بود.

نکته مهم دیگر، قانون حق رأی در ایالات متحده است. لایحه‌ای که ترامپ به کنگره ارائه کرد، به نام Save America Act، بر این اصل استوار است که

هر کسی برای رأی دادن باید یک کارت شناسایی رسمی معتبر ارائه دهد. حق رأی در آمریکا برای شهروندان است و اثبات شهروندی، شرط اساسی آن است. قوانین انتخاباتی در ایالت‌های مختلف متفاوت است و فدرال نیست. ترامپ همچنین اعلام کرد که ما جنسیت‌های غیر از زن و مرد را به رسمیت نمی‌شناسیم و جنسیت‌ها فقط دو نوع هستند. این مسائل بخشی از چالش‌های جامعه آمریکاست.

بحث دیگر، تفکیک اماکن عمومی مانند سرویس‌های بهداشتی برای زنان و مردان در آمریکا است. در دوره اوباما و بایدن، بحث بر سر این بود که آیا سرویس‌های بهداشتی برای افراد تراجنسیتی نیز در نظر گرفته شود یا خیر و حتی ساعت‌ها وقت مذاکرات کنگره به این نوع بحث‌ها اختصاص می‌یافت. در دوره ترامپ، این بحث‌ها به حاشیه رانده شد. اینها نشان‌دهنده جدال‌های موجود در جامعه آمریکا است.

از منظر اقتصادی، در دولت دوم ترامپ، شاهد افزایش تمرکز ثروت در دست یک درصد بالای جامعه هستیم. کاهش مالیات‌ها برای این افراد پر درآمد، باعث افزایش ثروت در این گروه شده است. در مقابل، برای اقلیت‌های کم‌درآمد جامعه، اقداماتی مانند محدودیت در دریافت کوپن‌های غذایی، بیمه بیکاری و سایر حمایت‌های رفاهی صورت گرفته است. میلیون‌ها شهروند آمریکایی از این حمایت‌ها استفاده می‌کردند و اکنون در دوره ترامپ تغییرات در این حوزه، تأثیر مستقیم بر زندگی آنها دارد.

در جمع‌بندی می‌توان گفت که دولت ترامپ به سمت تبعیض‌های جدید حرکت نکرده است؛ بلکه بیشتر به سمت گرفتن امتیازات واگذار شده به اقلیت‌ها در دهه‌های اخیر حرکت کرده است. برخی این اقدامات را نوعی تبعیض جدی و جدید می‌دانند و برخی آن را تبعیض نمی‌دانند. آنچه مسلم است این است که این تغییرات با کنش‌های سیاسی و اجتماعی همراه شده است.

ببخشید که خیلی مفصل صحبت کردم. فکر می‌کنم زمان بیست دقیقه‌ای را پُر کردم.

با تشکر از توجه شما.

سخنرانی دکتر داریوش صفرنژاد (پژوهشگر امور بین الملل) با موضوع «ریشه های تبعیض سیستماتیک در نظام آمریکا و تأثیر آن بر اقلیتها»:

سلام و احترام خدمت همه بزرگواران

بسم الله الرحمن الرحيم. سعی می‌کنم در زمان تعیین شده، یعنی حدود ۲۰ دقیقه، به طرح موضوع بپردازم و چند گزاره کلیدی را مطرح کنم. محور بحث

ما، بررسی ریشه‌های تبعیض سیستماتیک در نظام آمریکا و تأثیر آن بر اقلیت‌ها است.

آنچه در جامعه آمریکا در نمای ظاهری ارائه می‌شود، تصویر یک جامعه آرمان‌شهر لیبرالیسم است. اما باید بررسی کنیم که این آرمان‌شهر لیبرالیسمی که مورد ادعای آنهاست، بر چه ساختاری بنا شده است.

پس از ورود کریستف کلمب در سال ۱۴۹۲ میلادی به سرزمین آمریکا، استعمار اروپا در این قاره آغاز شد. از آن تاریخ به بعد، ما شاهد کشتار، قتل‌عام و نسل‌کشی ساکنان بومی آمریکا بوده‌ایم. در سال ۱۷۷۶ میلادی (۴ ژوئیه)، که مصادف با ۱۳ تیرماه است و به زودی ۲۵۰ سال از آن می‌گذرد، دولت‌مداری و حکمرانی ایالات متحده آغاز شد. در طول این سال‌ها، میلیون‌ها نفر از ساکنان اصلی و بومی آمریکا قتل‌عام شدند. به عبارتی، کشور ایالات متحده بر پایه خون میلیون‌ها انسان بی‌گناه بنا نهاده شده و به جای آنها، مهاجرانی از اقصای نقاط دنیا که از همه جا رانده و درمانده بودند، جمع‌آوری و به این سرزمین آورده شدند.

بنابراین، ریشه شکل‌گیری کشور و حکومت آمریکا، بر پایه خون‌ریزی، جنایت، قتل و نسل‌کشی بوده است. شاید بزرگ‌ترین نسل‌کشی در تاریخ بشر که مستند شده، مربوط به تاریخ شکل‌گیری آمریکا باشد. این نکته را هرگز نباید فراموش کرد. این، نکته نخست بود.

نکته دوم: ساختاری که نظام حاکم در آمریکا بر پایه آن بنا شده و باعث شکل‌گیری یک نظام کاملاً الیگارش‌ی و طبقاتی شده است، ساختار فراماسونری است. امروزه این فراماسونری، در سراسر جهان گسترش یافته و شبکه‌ای از سیاست، اقتصاد و حکومت جهانی را شکل داده است که آمریکایی‌ها آن را اداره و هدایت می‌کنند. به همین دلیل، بسیاری از مفاهیم در دنیا معنایی دقیقاً برعکس پیدا کرده‌اند. به عنوان مثال، اقدامات تروریستی آمریکا در دنیا «حقوق بشر» نامیده می‌شود و اقدامات حقوق بشری دیگران، «تروریسم» خوانده می‌شود. این قاعده، شامل حال تمام اقلیت‌ها، اقوام، مذاهب و قومیت‌ها در داخل آمریکا و سراسر جهان است. متأسفانه کمتر از این دریچه به این مسئله نگاه شده است و من سعی کرده‌ام که از این زاویه به موضوع بنگرم.

شبکه جهانی فراماسونری که آمریکایی‌ها از راهبران اصلی آن هستند، سه بازوی اجرایی دارد که در واقع، همان ریشه‌های تبعیض سیستماتیک در جامعه آمریکا و سپس گسترش آن به کل جهان هستند.

بازوی اول: باشگاه جهانی روتاری (Rotary International)
این باشگاه در سال ۱۹۰۵ میلادی تأسیس شد. اعضای آن، هشت گروه مرجع در کشورهای مختلف (هم در آمریکا و هم در سراسر جهان) هستند که شبکه‌سازی کرده‌اند. کلمه «روتاری» به معنی چرخ‌دنده‌های کوچکی است که در کنار هم، حرکت یک ساعت را ممکن می‌سازند. نظام لیبرالیستی غرب نیز

خود را عقلِ خداوندگارِ جهان می‌داند و معتقد است که خدای واقعی، عقل انسانی است که این جهان را آفریده و مانند یک ساعت در گوشه‌ای گذاشته تا خود به خود کار کند. به همین دلیل، چرخ‌دنده‌های این ساعتِ جهان را «روتاری» نامیده‌اند. هشت گروه مرجع این شبکه فراماسونری عبارت‌اند از:

۱. سیاست‌مداران عالی‌رتبه

۲. صاحبان صنایع و ثروتمندان

۳. نظامیان عالی‌رتبه بازنشسته

۴. اساتید دانشگاه، علما، دانشمندان، شعرا و نویسندگان

۵. سرآمدان رشته‌های هنری

۶. سرآمدان ورزشی

۷. سینماگران، کارگردانان و هنرمندان

۸. روزنامه‌نگاران، خبرنگاران و مجریان مشهور تلویزیونی

این افراد در قالب یک شبکه، هم در آمریکا و هم در سراسر جهان سازماندهی شده‌اند. هرچه دولت پنهان آمریکایی‌ها بخواهند، این شبکه آن را تأیید می‌کند و تأیید آنها، به معنای نهادینه‌شدن آن مفهوم در افکار عمومی است. به‌عنوان مثال، اگر یک کارگردان در معدنی در شهر ما فوت کند، تمام روتاری‌های وابسته به آن شبکه در ایران و حتی برخی نقاط جهان، پیام

تسلیم می‌دهند، اما وقتی آمریکا یک مدرسه را در ایران بمباران می‌کند و چهار ماه از آن می‌گذرد، هیچ‌کدام از این سرآمدان حتی اعتراضی نمی‌کنند. آمریکا برای نهادینه کردن مفاهیم نادرست خود در داخل و سراسر جهان، این شبکه‌ها را از بین نخبگان جهان ایجاد کرده است. امروزه بیش از ۳۴ هزار کلپ روتاری در جهان وجود دارد و میلیون‌ها نفر عضو آن هستند.

بازوی دوم: باشگاه جهانی لاینز (Lions Clubs International)
این باشگاه در سال ۱۹۱۵ در تگزاس آمریکا تأسیس شد. شعارها و اهداف ظاهری آن بسیار فریبنده است: دوستی، حمایت از حقوق بشر، کمک به انسان‌های ستم‌دیده و ... اما در عمل، دقیقاً ۱۸۰ درجه با آنچه ادعا می‌کنند، تفاوت دارد. این باشگاه، در واقع محفلی برای جذب ثروتمندان و صاحبان جهان است. «لاینز» به معنی شیر است و آنها خود را شیرهایی می‌دانند که با ثروت خود، جهان و مردم ستم‌دیده را اداره می‌کنند.

بازوی سوم: گروه بیلدربرگ (Bilderberg Group)
این گروه نیز اهداف اعلامی خود را دارد و مدعی است که با اجلاس‌های سالانه‌اش، برای یک سال و ده سال آینده جهان برنامه‌ریزی می‌کند. آنها خود را شبکه‌ای جهانی از نخبگان می‌دانند. بیلدربرگ حدود ۱۲۰ تا ۱۵۰ عضو دارد و پادشاهان و سران اصلی مورد نظر آمریکا در جلسات آن حضور دارند. اجلاس‌های آن معمولاً در آمریکا یا انگلستان برگزار می‌شود و به‌ندرت در کشورهای دیگر نیز اجلاس برگزار می‌کنند (مانند اجلاس سال گذشته در

سوئد). امسال نیز اجلاس این گروه از ۹ تا ۱۲ آوریل (۲۰ تا ۲۳ فروردین) در هتل سالا مندر واشنگتن برگزار شد که مهمانانی از ۲۳ کشور داشت. این اجلاس‌ها معمولاً چهار روزه و بدون حضور خبرنگاران است. به زعم خودشان، این افراد نمایندگان لژهای فراماسونری و سران همراه با آمریکا در جهان هستند که می‌نشینند و برای جهان برنامه‌ریزی می‌کنند. معمولاً افرادی که به بیلدبرگ دعوت می‌شوند، قدرتمندترین و بانفوذترین افراد در حوزه‌های سیاست، اقتصاد و رسانه هستند.

این شبکه‌سازی باعث شده است که امروز در دنیا، هر اتفاقی در آمریکا بیفتد، در افکار عمومی جهانی چندان زشت و ناپسند تلقی نشود. رفتار حاکمان فعلی آمریکا، از ترامپ گرفته تا هگست و روبیو، واکنش چندانی در جهان برنمی‌انگیزد. چرا؟ چون این گروه‌های راهبر یا مرجع اجتماعی، که باید در کشورهای خود واکنش نشان دهند، قبلاً شبکه‌سازی شده‌اند و قرار نیست در این عرصه‌ها ورود انتقادی داشته باشند؛ آنها قرار است با آمریکا همراهی کنند و هرچه آمریکایی‌ها بگویند، از نظر آنها همان درست است. امروزه همه می‌دانیم که هر تروریستی در جهان، یا توسط آمریکایی‌ها به وجود آمده، یا آموزش دیده و یا پول گرفته است، اما در ظاهر، بزرگ‌ترین مدعی مبارزه با تروریسم و پاسداشت حقوق بشر، آمریکایی‌ها هستند. چرا این ظاهر دروغین آمریکا تا این حد گسترده شده است؟ چون آنها با دادن اقامت، تابعیت، بورس

تحصیلی و امکانات، گروه‌های مرجع اجتماعی جهان را در اختیار خود گرفته‌اند.

در داخل کشور خودمان، می‌بینیم که بسیاری از این سرآمدان اجتماعی، در قبال جنگ‌افروزی آمریکا و رژیم صهیونیستی سکوت کرده‌اند. چرا؟ چون در قالب شبکه‌سازی کلوپ‌های جهانی روتاری، لاینز و بیلدربرگ (که شاخه‌ای از ساختار جهانی فراماسونری با محوریت آمریکاست) سازماندهی شده‌اند و از آنها بهره‌برداری می‌شود. تا زمانی که این شبکه‌سازی در حوزه اقتصاد، سیاست، حکومت و قدرت ادامه دارد، نمی‌توان در مورد افشای حقوق‌بشر آمریکایی‌ها در دنیا، حرفی را به کرسی نشاند و یا پرونده‌ای را پیش برد. هر پرونده حقوق‌بشری علیه آمریکا یا همراهانش، محکوم به وتو یا بی‌نتیجه‌ماندن است، زیرا تمام نهادهای جهانی را با همین هشت گروه مرجع، شبکه‌سازی کرده‌اند.

متأسفانه در داخل کشور ما نیز نمونه‌هایی از این دست را مشاهده می‌کنیم. افرادی که هیچ‌گاه دو خط ننوشته‌اند، با عضویت در کلوپ‌های روتاری، اکنون در شبکه‌های اجتماعی به نوکری برای آنها مشغول‌اند و دیگران برایشان می‌نویسند. یا افرادی که به واسطه فساد اقتصادی تحت تعقیب هستند، با حمایت این تشکیلات جهانی، در خارج از کشور فعالیت می‌کنند.

هر شاخصی که ما در اینجا قرار دهیم، قطعاً مورد تأیید آن جهان غرب که مدعی دموکراسی است، نخواهد بود. امروز شبکه جهانی فراماسونری همه چیز را از دریچه اقتصاد می‌بیند. شعار اصلی فراماسون‌ها، ایجاد تحول در حوزه

اقتصاد، ارائه خدمات انسان‌دوستانه، ترویج اخلاقیات و کمک به صلح در جهان است، اما در عمل، تمام این مفاهیم را نقض می‌کنند. این نکته‌ای است که باید در این هفته (هفته حقوق بشر آمریکایی) مد نظر داشته باشیم. مناسبت مهم این هفته در داخل جامعه آمریکا، روز ملی آمریکاست؛ روزی که دولت و حاکمیت در این کشور تأسیس شده است. اقداماتی که آمریکایی‌ها علیه کشور ما انجام داده‌اند، همگی در همین ایام رخ داده است و این، اتفاقی نیست.

دو گزاره دیگر نیز عرض می‌کنم. ترامپ و امثال او که بیش از ۸۰ سال از عمرشان می‌گذرد، هرگز در هیچ نهاد اداری کار نکرده‌اند؛ نه نظامی، نه سیاسی، نه امنیتی و نه کارگزار حوزه اقتصاد در دولت‌ها بوده‌اند. اینها چگونه به این جایگاه رسیده‌اند؟ سال‌ها در حوزه کلپ‌های روتاری، لاینز و بیلدربرگ بوده‌اند و فراماسون هستند. همواره تحت آموزه‌های این تشکیلات بوده‌اند و رفتارشان منطبق بر خواست‌ها و آموزه‌های آنهاست. گفتمان‌شان با عملشان متفاوت است. به یاد دارید که در ایام مبارزات انتخاباتی، ترامپ مدعی بود که اگر او رئیس‌جمهوری بود، جنگ‌ها رخ نمی‌داد، اما به محض به‌دست‌گرفتن قدرت، نه تنها به جنگ‌های موجود دامن زد، بلکه جنگ جدیدی را علیه کشور عزیزمان نیز آغاز کرد.

چرا این تبعیض‌ها در آمریکا رخ داده است؟ چون از ابتدا، شکل‌گیری این ساختار حاکمیتی بر پایه ریخته شدن خون ده‌ها میلیون ساکن بومی بی‌گناه بوده و در ۲۵۰ سال گذشته، همواره اقلیت‌ها در آمریکا سرکوب شده‌اند. ترامپ

نیز اکنون می‌گوید که حتی آنهایی را که اقامت، تابعیت یا شهروندی داده شده‌اند، اخراج خواهد کرد. سرکوب اقلیت‌ها، خواست لژهای فراماسونری و بازوهای اجرایی آن است که در ۲۵۰ سال گذشته به طور منظم، کشتار را انجام داده‌اند. پس از سرخ‌پوستان، نوبت به سیاه‌پوستان رسید و تا پیش از اوباما، اجازه نمی‌دادند یک سیاه‌پوست فراماسون شود. اوباما اولین سیاه‌پوست فراماسونی بود که توانست رئیس‌جمهور آمریکا شود. نکته جالب دیگر این است که تا به امروز، اجازه نداده‌اند حتی یک زن فراماسون شود. تا زمانی که زنان اجازه ورود به تشکیلات فراماسونری را پیدا نکنند، هیچ زنی نمی‌تواند رئیس‌جمهور آمریکا شود. البته زنان می‌توانند در آن بازوهای نیمه‌آشکار لژ فراماسونری حضور داشته باشند، اما هنوز نمی‌توانند خودشان فراماسون شوند و هرکس فراماسون نباشد، نمی‌تواند رئیس‌جمهور آمریکا بشود. پس از اینکه روتاریان‌ها به زنان اجازه عضویت دادند (حدود چند سال پیش)، اولین زن در رأس سیاسی آمریکا، مادلین آلبرایت (که درگذشت) بود که دبیر دولت کلینتون و وزیر خارجه شد و سپس نانسی پلوسی به ریاست مجلس نمایندگان رسید. اینها نیز خود نشانه‌های همان تبعیض هستند؛ یعنی در همان ساختار جهانی اقتصاد، سیاست و حکومت، هنوز به زنان به عنوان انسان‌هایی درجه‌دو نگاه می‌کنند، برخلاف ادعاهایشان در حوزه دموکراسی.

در انتخابات سال ۲۰۱۶ که ترامپ با هیلاری کلینتون رقابت داشت، رأی مردمی هیلاری بالاتر بود، اما رأی الکترا ل ترامپ (که همان رأی لژهای

فراماسونری است) بیشتر بود و او پیروز شد. مردم آمریکا حق انتخاب مستقیم ندارند؛ مردم به وکیل رأی‌دهنده (رأی الکترا) رأی می‌دهند و آن وکیل، نماینده لژهای فراماسونری است که حزب را انتخاب می‌کند و حزب نیز رئیس‌جمهور را برمی‌گزیند. پس تمام شعارها و ادبیاتشان در حوزه دموکراسی و حقوق بشر، دقیقاً برعکس آن چیزی است که در عمل انجام می‌دهند. چرا در دنیا موجه جلوه می‌کنند؟ چون شبکه‌سازی در میان نخبگان انجام داده‌اند و این رفتارهای نادرست را تأیید می‌کنند، چه به دلیل اقتصادی، چه به دلیل تطمیع، چه به دلیل ترس یا گرایش‌های شکل گرفته.

پنل دوم: حقوق زنان در امریکا

سخنان دبیر علمی پنل: دکتر نیلوفر مقدمی (عضو هیأت علمی پژوهشکده زنان دانشگاه الزهرا - س):

در پنل حقوق زنان در امریکا، یکی از فعالان رسانه‌ای و مستندسازان این حوزه حضور دارند. قبل از اینکه از سرکار خانم هاشمی دعوت کنم که مباحث خود را به عنوان یک چهره آمریکایی تبار ارائه دهند (که فکر می‌کنم بیش از همه ما با این مسائل دست‌وپنجه نرم کرده‌اند و می‌توانند بی‌روتوش درباره این قضیه صحبت کنند)، لازم می‌دانم اشاره کنم که وضعیت زنان در ایالات

متحده، دست کم برای پژوهشگران این حوزه، بسیار نابسامان تلقی می شود. علیرغم اینکه ایالات متحده همواره ادعای برتری قوانین خود را در عرصه بین المللی دارد و یکی از دلایل عدم عضویت در کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان را نیز همین برتری می داند، اما بررسی میدانی آمار و ارقام و وضعیت کنونی زنان در آمریکا نشان می دهد که در عرصه های مختلف از جمله شکاف دستمزدها، حقوق مادری و همسری، آسیب ها و چالش های زیادی دارند. به دوستانی که به صورت برخط مباحث این نشست را دنبال می کنند و سایر علاقه مندان، توصیه می کنم مستند خوبی را که در این زمینه ساخته شده، حتماً ملاحظه کنند. مستند «کُد بایس (Code Bias)» که تبعیض های کُدگذاری شده علیه زنان و به ویژه زنان سیاه پوست را در عرصه اشتغال به نمایش می گذارد، به نظر من تصویر درست، واقعی و شفاف از وضعیت زنان، به ویژه زنان اقلیت، در ایالات متحده ارائه می دهد.

بیش از این اطاله کلام نمی کنم و از سرکار خانم هاشمی دعوت می کنم که با مطالب ارزشمند خود، ما را راهنمایی کنند.

سخنرانی دکتر مرضیه هاشمی (مستندساز آمریکایی تبار و فعال رسانه ای در زمینه حقوق بشر) با موضوع «بررسی تبعیض حقوق اولیه و انسانی زنان در چارچوب قوانین و نظام اجتماعی آمریکا»:

بسم الله الرحمن الرحيم. السلام عليكم. اولاً اگر در فارسی صحبت کردن من اشکالی هست، پوزش می خواهم.

موضوع اصلی که گفته شده، درباره سیاه‌پوستان و زنان سیاه‌پوست در آمریکا و اینکه در زمان ترامپ از نظر تبعیض چه می‌گذرد، است. می‌توانم بگویم که این تبعیض اصلاً در ساختار حکومت آمریکا از اول بوده است. از ابتدا سیاه‌پوستان را شکار کردند، قتل‌عام کردند و سپس حدود ۱۲.۵ میلیون نفر را از آفریقا به آمریکا آوردند. ۴۰۰-۵۰۰ سال پیش، هیچ هزینه‌ای برای آنها در نظر گرفته نشد. اما هزینه‌ای که به سیاه‌پوستان تحمیل شد، بسیار سنگین بود؛ چه از نظر اقتصادی و چه از نظر جانی. هنوز هم آثار آن نژادپرستی کاملاً باقی است و تمام نشده است. این مسائل از ابتدا بر روی اصل خانواده متمرکز بوده و من در جاهای مختلف که صحبت می‌کنم، بر این موضوع تأکید دارم، چون همین الگو را در ایران نیز کی‌پیست می‌کنند.

اقدامات مختلفی هم در خود آمریکا علیه سیاه‌پوستان و هم در جاهای دیگر پیاده می‌کنند. وقتی بحث خانواده را مطرح می‌کنیم، باید ببینیم در ایران از نظر خانواده‌سازی چه اتفاقاتی افتاده است.

در آمریکا، از ابتدا همین کار را کردند. فقط تصور کنید که از آفریقا افرادی را دزدیدند و به آنجا بردند و اعضای خانواده آنها را از هم جدا کردند؛ مادر، پدر، بچه‌ها را از یکدیگر جدا کردند. یکی را به یک برده‌دار سفیدپوست فروختند و دیگری را به فرد دیگری. از همان ابتدا که آنها را به آمریکا آوردند، به ساختار

خانواده سیاه پوستان حمله کردند و این کار را به طور کامل ادامه دادند. هر زمان که سیاه پوستان می خواستند استقلال پیدا کنند، جلوی آنها گرفته شد.

بعد از دوره برده داری، قرار بود اقداماتی برای جبران و پرداخت غرامت انجام شود که به آن «Reparations» (غرامت ها یا جبران ها) می گویند؛ یعنی از نظر مالی یا امکانات، خسارت آنها را جبران کنند، اما هرگز چنین کاری نکردند. نه تنها جبران نکردند، بلکه وقتی سیاه پوستان آزاد شدند و شروع به کار کردند، مجبور بودند تمام پول خود را به صاحب قبلی شان بدهند، چون جایی برای رفتن نداشتند، پول نداشتند و صاحبان قبلی می گفتند: «ما بدهی تقسیم می کنیم؛ شما پیش ما بمانید، من مکان و غذا می دهم و شما کار می کنید. چند درصد به شما می دهم و بقیه را خودم برمی دارم.» اما عملاً هرگز این کار را نکردند و از همان ابتدا برایشان مانع تراشی کردند. حتی بعدها با بهانه هایی مثل کم کاری یا نافرمانی، هیچ دستمزدی نمی دادند و عملاً همان سیستم برده داری با نامی دیگر ادامه یافت.

اما به مرور، سیاه پوستان توانستند خود را از آن سیستم جدا کنند و با کار در مکان های مختلف، پیشرفت کنند. با این حال، هر زمان که سیاه پوستان از نظر اقتصادی پیشرفتی می کردند، مورد حمله قرار می گرفتند. نمونه های زیادی در نقاط مختلف آمریکا وجود دارد که دو نمونه بسیار معروف آن عبارتند از:

محله «بلک وال استریت» در تولسا، اوکلاهاما (۱۹۲۱)

رویداد «رز وود» در فلوریدا (۱۹۲۳)

در همان سال‌ها، در تولسا و رز وود، سیاه‌پوستان از نظر اقتصادی و آموزشی بسیار پیشرفت کرده بودند و کسب‌وکارهای موفقی داشتند. اما چون سفیدپوستان می‌دیدند که سیاه‌پوستان دارند پیشرفت می‌کنند، به طور کامل آن محله‌ها را تخریب کردند، مردم را کشتند و اموالشان را نابود کردند. این اتفاق بارها در آمریکا تکرار شد؛ مثلاً در گرینوود، میسیسیپی و جاهای دیگر. هر زمان که سیاه‌پوستان به پیشرفت واقعی می‌رسیدند، چنین حملاتی با ایجاد یک بهانه صورت می‌گرفت.

با این برخوردها، دو کار انجام می‌دادند: اول، سیاه‌پوستان را کاملاً سرکوب می‌کردند؛ دوم، می‌خواستند به همه نشان دهند که سیاه‌پوستان نمی‌توانند کاری از پیش ببرند و درمانده‌اند. آنها با کنترل رسانه‌ها، این تصویر را القا می‌کنند که سیاه‌پوستان یا خلافکارند یا ورزشکار؛ یا می‌خوانند یا می‌رقصند. واقعاً بسیاری از مردم این را باور می‌کنند، چون رسانه‌ها در اختیار آنهاست. در محله‌های سیاه‌پوست، امکانات کمتر، جرم‌خیزی بیشتر و حضور پلیس بسیار پررنگ‌تر است. این حضور گسترده پلیس در این محله‌ها اتفاقی نیست؛ بلکه برنامه‌ریزی شده است. مثلاً در نیویورک، وقتی می‌خواستند زندان بسازند، به نرخ ورود پسران سیاه‌پوست به کلاس اول ابتدایی نگاه می‌کردند و برای ۱۲ سال آینده برنامه‌ریزی می‌کردند! این نشان می‌دهد که سیاه‌پوستان ذاتاً خلافکار نیستند و از نظر عقلی عقب‌تر نیستند؛ بلکه امکانات کمتری دارند.

اما یک جنبش مهم در آمریکا شکل گرفت. سیاه‌پوستان بیدار شدند و فعالیت‌های گسترده‌ای انجام دادند؛ از جمله گروه «بلک پنترز» (پلنگان سیاه). این گروه را تروریست نامیدند (در حالی که می‌دانیم اسم تروریست را چگونه به کار می‌برند). بلک پنترز در محله‌های خود، مکان‌هایی اجاره می‌کردند، به مردم غذا می‌دادند، آموزش می‌دادند و تاریخ آنها را که در مدارس تحریف شده بود، به آنها یادآوری می‌کردند. آنها کلاس‌های آموزشی و امکانات مختلفی فراهم می‌کردند و خیلی خوب پیشرفت می‌کردند، اما سرکوب شدند؛ چون معتقد بودند که بر اساس قانون اساسی آمریکا، حق داشتن اسلحه دارند و باید از محله‌های خود دفاع کنند. بسیاری از اعضای بلک پنترز را کشتند، زندانی کردند و یا به حاشیه راندند. یکی از آنها اخیراً بعد از ۴۵ سال زندان آزاد شد.

حالا به بحث اقتصاد برمی‌گردم، چون ریشه اصلی تبعیض نژادی در آمریکاست. بعد از جنگ جهانی دوم، بسیاری از مردم از نظر اقتصادی پیشرفت کردند، چون دولت به آنها وام می‌داد. اما برای سیاه‌پوستانی که سرباز هم بودند، وام می‌دادند اما محدودیت ایجاد می‌کردند که کجا می‌توانند خانه بخرند. این عمل را «Redlining» (خط‌کشی قرمز) می‌نامند که همیشه برای سیاه‌پوستان محدودیت ایجاد می‌کرد. با این کار، از پیشرفت اقتصادی آنها جلوگیری می‌کردند. مثلاً یک خانه در محله‌های خراب به سیاه‌پوستان داده می‌شد و ارزش آن افزایش نمی‌یافت، اما وقتی سفیدپوستان همان خانه را می‌خریدند،

قیمت آن چهار یا پنج برابر می‌شد. ریشه این شکاف اقتصادی از همان جنگ جهانی دوم شروع شد.

سپس برای جلوگیری از وحدت سیاه‌پوستان، تصمیم گرفتند محله‌های آنها را تخریب کنند. یکی از روش‌ها این بود که بزرگراه‌های عظیم را درست از وسط محله‌های پرجمعیت سیاه‌پوستان عبور می‌دادند و آنها را نابود می‌کردند. در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی، مواد مخدر را به وفور به این محله‌ها آوردند و واقعاً خانواده‌ها را نابود کردند. من یک مستند در لس‌آنجلس دیدم که در آن بچه‌ها می‌گفتند: «ما خودمان شاهد بودیم که یک بار یک قطار روی ریل ایستاده بود. چند روز بعد که آن را باز کردند، پر از اسلحه بود!» اسلحه را به محله‌های فقیرنشین می‌آوردند و بعد شروع می‌کردند به گفتن اینکه «سیاه‌پوستان فقط دوست دارند همدیگر را بکشند و خلافت‌کارند.» این خشونت را خودشان ایجاد کردند. در دهه ۸۰ میلادی هم با همه‌گیر شدن کراک کوکائین، واقعاً خانواده‌ها را نابود کردند.

بخش دیگری از این طرح، مربوط به مسکن دولتی است. چون سیاه‌پوستان معمولاً درآمد و امکانات کمتری دارند، به دنبال خانه‌های دولتی با قیمت کمتر هستند. قانونی گذاشتند که اگر مردی در خانه نباشد، می‌تواند خانه دولتی بگیرند. همین باعث شد بسیاری از مردان سیاه‌پوست مجبور شوند خانه را ترک کنند و خانواده از هم بپاشد. اگر لباس یا نشانه‌ای از حضور مرد در آن

خانه‌ها پیدا می‌شد، آنها را بیرون می‌کردند. این کار برای نابودی خانواده انجام شد.

متأسفانه امروز بیش از ۷۰ درصد خانواده‌های سیاه‌پوست در آمریکا تک‌والد (مادر) هستند و بیش از ۷۰ درصد کودکان سیاه‌پوست نامشروع به دنیا می‌آیند. این وضعیت نتیجه سیاست‌های سیستماتیک است. در حالی که ریشه مذهبی و خانوادگی برای سیاه‌پوستان بسیار مهم بود، اما کمرنگ شده است. این کار را در آنجا انجام دادند و هنوز هم با روش‌های مختلف در جاهای دیگر و با روش‌های تازه، سعی در ادامه آن دارند.

در ایران، از طریق دیگری این کار را انجام می‌دهند. اما اگر خودمان مقایسه کنیم، ایران امروز و ایران ۲۰-۳۰ سال پیش، این ارتباطات خانوادگی بسیار کم‌رنگ‌تر شده است؛ نقش پدر و مادر کم‌رنگ‌تر شده، پیوندهای خویشاوندی سست‌تر شده است. ریشه همه اینها به همان «شیطان بزرگ» برمی‌گردد که برای تمام دنیا برنامه دارد. همانطور که آقای دکتر درباره فراماسون صحبت کردند، ریشه اصلی به انگلیس و شبکه‌سازی جهانی برمی‌گردد. انشاءالله ما بیدار باشیم و این واژه‌های «دموکراسی»، «حقوق بشر» و «حقوق زنان» را با روایت آنها نپذیریم و مقاومت کنیم.

متشکرم.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری دکتر مقدمی:

تشکر می‌کنم از سرکار خانم هاشمی که مباحثشان را به خوبی بیان کردند. ایشان در خلال بیاناتشان اشاره کردند که نباید صرفاً بر موضوع زنان متمرکز شویم، بلکه نگاهمان باید کلی‌تر باشد و ببینیم که یک برنامه‌ریزی کلان و بزرگ برای نابودی بنیاد خانواده در نظر گرفته شده است؛ هم در ایالات متحده و هم در سراسر جهان.

واقعیت این است که من سال‌ها پیش، پژوهشی را از یک استاد دانشگاه آمریکایی درباره دادگاه‌های خانواده و آرای صادره در بحث حضانت و نفقه فرزند مشاهده کردم. او به این نتیجه رسیده بود که در اکثر دادگاه‌های ایالتی، رویه‌ای به نام «Father Phobia» (ترس از پدر) در آمریکا حاکم است؛ یعنی دادگاه‌ها بدون بررسی دقیق پرونده‌ها و با ترسی ذاتی نسبت به پدران، به‌طور خودکار رأی به حضانت مادر می‌دهند. این رویه، بار اقتصادی سنگینی را بر دوش زنانی که بدون همسر شده‌اند، تحمیل می‌کند.

از تمام عزیزانی که در این پنل حضور داشتند و از طریق مطالب علمی و مستند خود، به ترسیم وضعیت اقلیت‌ها و زنان در آمریکا کمک کردند، صمیمانه سپاسگزارم.

در پایان، از زحمات دکتر کاظمی و همکارانشان در مرکز پژوهشی حقوق اقلیت‌ها و همکاری مؤثرشان در برگزاری این نشست تشکر می‌کنم که فرصتی

را فراهم آوردند تا ما بتوانیم ابعاد مختلف نقض حقوق اقلیت‌ها، شهروندان سیاه‌پوست، زنان و سایر اقلیت‌های آمریکایی را از ریشه تا سطحی که تجربه می‌کنیم، بررسی و نقد کنیم. از ایشان درخواست می‌کنم که تشکر و جمع‌بندی نهایی خود را ارائه دهند.

سخن پایانی دکتر کاظمی، رییس مرکز پژوهشی حقوق اقلیت‌ها:

از شما بسیار متشکرم. از سخنرانان ارجمند و همه کسانی که از ابعاد مختلف به موضوع اقلیت‌ها و زنان در آمریکا پرداختند، قدردانی می‌کنم. محتوای علمی، پژوهشی و اجتماعی ارائه‌شده، تصویر روشنی از وضعیت کنونی آمریکا برای مخاطبان ترسیم کرد.

طبیعتاً با حقوق‌ستیزی که آمریکا، به‌ویژه در دوره دوم ریاست‌جمهوری ترامپ، در پیش گرفته و در رفتارهای نهادی خود نشان می‌دهد، شاهد خروج این کشور از کنوانسیونها و نهادهای حقوق بشری، سازمان‌های فرهنگی و بین‌المللی و نقض فزاینده مصادیق مختلف حقوق بشر در جامعه آمریکا هستیم. این درحالی است که نگاه بین‌المللی به بحث اقلیت‌ها، روند صعودی خوبی را طی می‌کند.

وقتی از اقلیت‌ها صحبت می‌کنیم، یکی از مهم‌ترین اقلیت‌ها، اقلیت‌های مذهبی، قومی و زبانی و ملی هستند. جامعه آمریکا از این منظر (اقلیت ملی)

برای ما و مراکز پژوهشی و سازمان‌های مردم‌نهاد که در حوزه حقوق بشر فعالیت می‌کنند، اهمیت دارد؛ چراکه یکی از اقلیت‌های ملی مهم در آمریکا، جامعه ایرانیان است. ایرانیان در آمریکا، جمعیتی ریشه‌دار و قابل‌توجه را تشکیل می‌دهند. متأسفانه شاهد هستیم که امروزه بسیاری از حقوق اولیه اجتماعی، اقتصادی و شغلی این اقلیت، به‌ویژه در دوران اخیر، با نقض آشکاری مواجه شده است که خلاف تعهدات حقوق بشری آمریکا می‌باشد.

با تشکر از همه شرکت‌کنندگان که به صورت حضوری و همچنین برخط مشارکت داشتند، و با تأکید بر این نکته که مشروح سخنرانی‌های در سایت مرکز پژوهشی برای بهره‌برداری علاقمندان منتشر خواهد شد، این نشست را به پایان می‌رسانیم.

پایان